توحید(6)

ارستد چه میگوید؟این دانشمند محقق و متتبع و عالم فیزیکی روابط واجب الوجود یا علة العلل را با طبیعت کاینات مورد بحث قرار داده و اظهار میکند که عالم بواسطه یک عقل کل و ابدی،اداره و منظم و مرتب میگردد،و این عقل کل نتایج و آثار آنرا در قوانین لایتغیر طبیعت بمنصه ظهور میرساند آری عالم را صاحبی علیم و حکیم هست که با دست قدرت،علم و حکمت کامله‏ خود آنرا ایجاد نمود و مصون داشته است(مخالفت دکتر بخنر آلمانی) این عالم آلمانی که از بزرگترنی دانشمندان طبیعی میباشد با اظهارات و عقیده‏ ارستد مخالف نموده و میگوید هیچکس نمیتواند بفهمند بچه نحو یک عقل که‏ عالم را اداره میکند با قوانین لایتغیر طبیعت تطابق حاصل میکند.قوانین طبیعت‏ حکومت میکنند و یا عقل کل؟و اگر وجود هر دو را باهم قائل شویم میبینیم‏ باید پیوسته باهم اصطکاک و معاوضه داشته باشند اگر عقل کل حکومت میکرد در آن موقع قوانین طبیعت زاید میگردید.و اگر باالعکس قوانین لایتغیر طبیعت‏ حکومت میکنند در آن مورد تمام مداخلات الوهیت را از بین میبردند(نتیجه) پس عقل کل وجود ندارد چون قوانین ثابته در طبیعت حکومت میکند(ملکوت‏ چه میگوید؟)این عالم طبیعی میگوید اگر یک موجود معین و مشخصی ماده‏ را از نقطه نظر معین و مقصود خاصی در تحت تسلط درآورده و بر آن حکومت‏ کند در آن موقع قانون لزوم طبیعت از بین میرود هر اثری نتیجه اتفاق و بعبارت‏ اخری نتیجه یک اراده خودسرانه خواهد گردید.(نتیجه)پس خدای عقلی وجود ندارد چون خودسری،مخالف با قوانین ثابته در طبیعت است-یا للعجب.این مرد بزرگ چگونه این جمله را گفته است؟آیا نمیتوان گفت که قوانین ثابته در مملکت‏ طبیعت از مرکز قانون‏گزاری است و نظام احسن عالم از حقیقت نظم و علم و قدرت است اینهمه آوازه‏ها از شه بود-گرچه از حلقوم طبیعت برخاسته‏ شده به بینید که چگونه آن فطرت اصلی و الهی از گریبان آنان سر بیرون آورده و زبان ایشان گویا بآن شده است و میتان گفت که گویندگان این جملات در حقیقت و من حیث لا یشعر موحدند و الهی

کامیل فلا ماریون در رد بهانات آن دو بزرگوار میگوید ما بعکس اظهارات‏ فوق تصور میکنیم هوش و ذکاوتی که در قوانین طبیعت کاینات ابراز وجود مینماید لا اقل وجود آن مبدء اصلی و سبب اولیه را برای ما مبرهن مینماید:یعنی هر چیزی را مبدء و اصلی است مثلی است معروف چربی هر چیز بروغن است و چربی‏ روغن بذات او است.و شوری هر چیز بنمک است و شوری نمک بذات‏ اوست پس میتوان گفت هوش و ذکاوت در قوانین ثابته در طبیعت بالاخره بحکم‏ عقل بمنبع و مرکز هوش میرسد.و این خود بزرگترین برهان است بر وجود خدای عقلی قول امیر المومنین علی علیه السلام برطبق هیمن برهان است آنجا که فرماید یا من دل علی ذاته بذاته.و حکیم و دانشمند بزرگ اسلامی بر این منوال گوید یا من‏ هو اختفی لفرط نوره.ای کسی که از وفور و کثرت نور خود و جمال خود از چشمها مخفی شده‏ای حکیم نظامی شاعر معروف گوید

زیر نشون علمت کاینات‏ ما بتو قائم چه تو قائم بذات

فلا ساریون گوید از رموز و اسرار و قواء منتشره در عالم پی بآن رمز سری و عقل لطیف مدبر عالم میبریم سپس میگوید آیا مضحک نیست که انسان‏ بگوید چون سبب اصلی،توافق باطنی با آن قوانین ثابته در طبیعت دارد باید وجود نداشته باشد بعد آن عالم شهیر مثلی میزند که کاملا خبط نظر آنها را بر همه‏ ظاهر مینماید.میگوید مثلا یک نوازنده ماهر چنگ را در نظر بیاورید که لیاقت‏ و مهارت در نوازنده‏گی داشته باشد،و توافق صوتهائی که از تارهای مرتعش و لرزانش طنین‏انداز شده و استماع میگردند،با نظم موزونی روحی سازنده‏اش‏ مشابهت داشته باشد.پس از اینقرار میگویند این روح وجود ندارد؟برای‏ آنکه اگر بوجودش قائل گردیم،باید اغلب اوقات با حالت خود سرانه‏ای با قوانین‏ آهنگهای موزون و مناسبات موسیقی عدم موافقت حاصل نماید.بعد میگوید بدیهی‏ است که این طریق استدلال بطوری انسان را بخبط و خطا می‏اندازد،که حتی‏ آنکسانیکه طرف توجه و محل استفاده خود قرار میدهند بکنه و اساس آن پس‏ برده و اعتراف خواهند کرد که این قسم استدلال هیچ وقت ممکن نیست حقایق‏ را واضح و آشکار نماید و بعد تناقض نظر دکتر بخنر را نقل مینماید ومیگوید(قلا ماریون)کاتب ناچیز استدعا دارد که توجه خاص باین گفته بخنر نمائید و خواهید دید چه تناقض واضح و روشن گفته است:بخنر روزی که در موضوع کرامات و و معجزات صحبت میکرد.اتفاق زیر را نقل کرد،که روحانین انگلیس از وزیر بهداری درخواست نمودند که بجهت رفع مرض وبا امر کند عموم ملت یک روز روزه بدارند و از مشاغل خود دست کشیده بدعا و عبادت بپردازند نامبرده تذکر میدهد که لورد پالمرستون(وزیر بهداری)در جواب گوید اشاعه مرض وبا مربوط بشرایط مفید طبیعی بوده،و جلوگیری از آن مترتب بر دعا و عبادت نیست‏ و میتوان با حسن حال،بوسیله مراعات بهداشت آن را رفع نمود،و بالنتیجه‏ نویسنده مزبور(بخنر)این پاسخ لورد نامبرده را تمجید کرده و آنرا مدح‏ میکند و بعد اظهار میکند:«این جواب باعث ملامت و سرزنش روحانیون‏ گردیده و همگی بدو نسبت ارتداد میدادند»

روحانیون عقیده داشتند که اگر کسی گمان کند خدا نمیتواند در هر موقعی‏ از ترتیب امور عادی و معمولی و قوانین طبیعت کائنات تخطی کند و تجاوز نماید،آن‏ شخص مرتکب گناه کبیره گردیده است.واقعا اینمردم خداشناس چه تصور غریبی از وجود پروردگار در مغز خود رسوخ داده‏اند:یک مقن مطلق و معتبر در مقابل‏ ادعیه و زاریهای مردم از تصمیم قطعی و لا یتغیر خود منصرف گردیده،و قوانین ثابته‏ خود را که حتمی است پایمال نموده،و با دست خود عمل قواء طبیعت را از بین ببرد» فلاماریون پس از ذکر بیانات بخنر گوید گته نیز میگوید«اگر فی الحقیقه در عالم‏ اعجازی وجود داشت برای ما محقق میشد که خلقت،لیافت نظر احترام و حس تکریم‏ ما را نداشت و لزوما میبایستی نتیجه بگیریم که از عدم کمال خلقت میباید بعدم‏ کمال خالق پی برد»

محتمل است که مقصود گته از این معما این باشد،حکومت با قوانین ثابته در طبیعت است.اگر مافوق الطبیعه‏ای(اعجاز)در کار باشد این تخلفی است از آن قوانین در طبیعت و خلقت(نتیجه)پس خلقت از ما جدا شد و بر ما باحترام‏ نگاه نمیکند و این خود دلیل بر عدم کمال خلقت است و از عدم کمال او پی میبریم بعدم کمال‏ خالق.فلاماریون پس از ذکر این قول فساد اقوال آنها را یا تناقض گوئی آنانرا بیان میکند و این هم مطلبی نیست کسی از حرفهایشان نفهمد و پی بپریشان‏گوئیهای ایشان نبرد و میگوید بطوریکه مسلم است،مخالفین ما،در اولین وحله برخلاف عقاید خود سخن میرانند،برای آنکه از یکطرف اظهار میکنند که عقل جاودانی نمیتواند با قوانین ثابته در طبیعت کاینات موافقت داشته باشد و از طرف دیگر با ما هم قول‏ شده و تصور میکنند عدم تغییر قوانین و یا لا اقل تصور نظم و انتظام با حسن حال‏ میتواند برای ما تکامل آن وجودی را که نتوانسته‏ایم بذات و حقیقتش پی ببریم، و بعبارت اخری تکامل وجود واجب الوجود را مبرهن و آشکار نماید.

بقیه در شماره آینده